

استاندارد، نقشی انکار نشدنی در رفع دشواری‌های مالی دولت که حالتی بحرانی بر خود گرفته بود ایفا می‌کرد و موقعیتی را فراهم می‌ساخت تا کابینه بتواند با اجرای طرح‌های آبادانی و پرداخت حقوق عقب‌مانده‌ی نظامیان بر اوضاع مسلط شود و با عادی کردن اوضاع کشور، موقعیت خود را مستحکم سازد. قوام طی ارسال تلگرافی به علاء، با اشاره به موقعیت شکننده‌ی دولت، از این که «حقوق قشون و پلیس چهارماه است نرسیده و ایجاد زحمت خواهد کرد»، اظهار نگرانی کرد و با اشاره به این که «اگر وجه فوری نرسد رشته امور به کلی گسیخته می‌شود»، از او خواست برای دریافت قرضه هرچه زودتر اقدام نماید. در غیر این صورت، قوام راهی جز استعفا نمی‌دید.^{۱۲}

تدابیری که به اعطای امتیاز و دریافت وام از کمپانی استاندارد منجر می‌شد، با واکنش تند انگلیس و شوروی روبه‌رو گردید. وزارت خارجه‌ی بریتانیا اقدام ایران را عملی «غیرقابل دفاع و کاملاً غیردوستانه» تلقی کرد و وزیرمختار انگلیس در تهران و سفیر آن کشور در آمریکا اعلام کردند شرکت نفت ایران و انگلیس اجازه نخواهد داد «درآمدهای نفتی ایران وثیقه هیچ‌گونه وامی قرار گیرد».^{۱۳}

انگلستان و شوروی همه‌ی امکانات قانونی و غیرقانونی خود را بسیج کرده بودند تا به هر قیمتی از تحقق قرارداد جلوگیری کنند. آنان نیک می‌دانستند که قوام در صدد است با کشاندن آمریکا به عرصه‌ی سیاست ایران، تکیه‌گاه نیرومندی برای مقابله با آن دو قدرت بزرگ بیابد و از قدرت سیاسی و اقتصادی‌شان بکاهد. بریتانیا در توجیه استدلال خود برای بی‌اعتبار ساختن قرارداد، مسئله‌ی امتیاز خوشتاریا را پیش می‌کشید که روزگاری به انگلستان تعلق گرفته بود و با استناد به آن، از حق حاکمیت خود بر منابع نفتی شمال سخن می‌گفت. روتشتین، سفیر شوروی در تهران نیز با این استدلال که خوشتاریا تبعه‌ی شوروی است، سپردن امتیاز به کمپانی آمریکایی را نقض اصول و زیر پا نهادن قراردادهای بین‌المللی می‌دانست.

ایران در مقابل با تکیه بر این که امتیاز مزبور هیچ‌گاه به تصویب مجلس نرسیده بود و بر این اساس از اعتباری قانونی برخوردار نبود، بر حق حاکمیت خود پای می‌فشرد. لغو تمام امتیازات تزاری که قرارداد خوشتاریا را نیز در بر می‌گرفت، تکیه بر نکته‌ی قابل توجه دیگری در رویارویی کابینه‌ی قوام با مدعیان نیرومندش بر سر مسئله‌ی نفت به شمار می‌آمد.

اکیکی خوشتاریا، تبعه‌ی روسیه، سال ۱۹۱۶ هنگامی که شمال ایران در اشغال نیروهای ارتش تزار بود، امتیاز نفت در پنج ایالت آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان را به‌دست آورد. یک سال بعد، با پیروزی انقلاب اکتبر، رژیم بلشویکی تمام قراردادهای تزاری با ایران را ملغی اعلام کرد. علاوه بر این، نظر به این که امتیاز خوشتاریا هیچ‌گاه از تصویب مجلس نگذشته بود، بنا بر ماده‌ی بیست و چهارم قانون اساسی، از درجه‌ی اعتبار ساقط بود و بر همین اساس، هیئت وزرا امتیاز فوق را فاقد ارزش قانونی می‌دانست و خود را موظف به رعایت آن نمی‌دید. با این همه، شرکت نفت ایران و انگلیس امتیاز مزبور را در سال ۱۹۲۰ میلادی از خوشتاریا خرید. این فاصله‌ای بود که خوشتاریا تبعه‌ی گرجستان شده بود و انگلستان با تکیه بر این که گرجستان کشور مستقلی است، آن امتیاز را از معاهدات میان ایران و شوروی مستثنی می‌دانست. سال ۱۹۲۱ با الحاق گرجستان به شوروی، دولت انگلستان در تکیه بر این موضوع در اختلافاتش با ایران با دشواری بیش‌تری روبه‌رو شد.^{۱۴}

انگرت، وزیرمختار آمریکا در تهران که از نزدیک این تحولات را دنبال می‌کرد، در گزارش به دولت متبوع خود خاطر نشان ساخت که قوام طی ارسال یادداشتی خصوصی، توجه او را به این نکته جلب کرده است که مجلس و دولت ایران با عزمی راسخ همچنان بر تصمیم خود در مسئله‌ی نفت باقی هستند. او اضافه کرد مطبوعات و مردم نیز از خبر واگذاری امتیاز نفت استقبال کرده‌اند. ارسال تلگراف‌های متعدد در تأیید اقدام کابینه از شهرستان‌ها مبنی بر پشتیبانی از واگذاری امتیاز نفت به یک شرکت

آمریکایی، حاکی از تأیید نظر وزیرمختار آمریکا در تهران بود. قوام با توجه به واقعیتی که جریان داشت، در این زمینه چنین نوشت: «بالأخره مقاومت شدید دولت که برخلاف تصور همسایگان بود و همچنین هیجان افکار تهران و سایر نقاط مملکت و مقالات شدیدالحن جرائد، سفارت روس را از تعقیب اعتراضات منصرف و اساساً موافق نموده است و از حرارت انگلیسی‌ها نیز کاسته است.»^{۱۵}

از همان آغاز رویارویی انگلستان با کابینه‌ی قوام، دولت بریتانیا سیاست دوگانه‌ای را برای دستیابی به هدف‌های خود آغاز کرد؛ سیاستی که در کنار کوشش برای مرعوب ساختن ایران، همکاری با کمپانی استاندارد در بهره‌برداری از منابع نفت شمال را دنبال می‌کرد. بی‌نتیجه ماندن تکیه بر امتیاز خوشتاریا، انگلستان را پیش از پیش به انتخاب چنین سیاستی سوق داد. نماینده‌ی شرکت نفت ایران و انگلیس با آگاهی از این واقعیت که اعمال فشار بر دولت از اقبال چندانی برخوردار نیست، طی ملاقاتی با انگرت، وزیر مختار آمریکا در تهران، پیشنهاد همکاری انگلیس و آمریکا را به میان کشید.

انگرت که در آغاز اقبال چندانی برای ممانعت از انحصار امتیاز نفت به کمپانی‌های آمریکایی نمی‌دید، در فاصله‌ی کوتاهی تغییر نظر داد و اعلام کرد که انگلستان بنا بر دلایل کاملاً آشکار جغرافیایی، دارای نفوذ معین برحقی در ایران است که در بیان کلی خود «پادزهر بلشویسم» به‌شمار می‌آید. بر این اساس اگر قرار است سرمایه‌ی آمریکایی در منابع نفتی شمال به کار افتد، می‌بایست دعوت از انگلستان برای مشارکت در این اقدام را در نظر گرفت؛ چرا که جز این، ایرانیان به‌طور یقین بازی شرقی برانگیختن یکی علیه دیگر را از سر خواهند گرفت.^{۱۶}

کارگزاران وزارت خارجه‌ی آمریکا نیاز چندانی به متقاعد ساختن کمپانی استاندارد برای درک این واقعیت که هدف‌های اقتصادی را در پرتو نیازهای سیاسی مورد ارزیابی قرار دهد نداشتند. استاندارد با توجه به معضل امتیاز

خوشتاریا که هنوز کاملاً بر طرف نشده بود و امکان شکایت انگلستان در مراجع بین‌المللی را متحمل می‌ساخت به انتخابی دیگر روی آورد؛ انتخابی حاصل آگاهی به این واقعیت که کشمکش حقوقی ایران و انگلیس در نهایت امکان بهره‌برداری از منابع نفت شمال را راکد می‌گذارد و منافع آتی کمپانی را نه تنها در ایران، بلکه در خاورمیانه با صدماتی جدی روبه‌رو خواهد کرد. پذیرش مشارکت شرکت نفت ایران و انگلیس در قراردادی که به کمپانی استاندارد تعلق داشت بر پایه‌ی چنین محاسباتی سامان گرفته بود؛ محاسباتی که نه تنها حاصل نادیده انگاردن جوّ ضد انگلیسی در ایران بود، بلکه نشانه‌ی آشکار بی‌توجهی به مفاد مصوبه‌ی مجلس در امتیاز نفت بود. ماده‌ی پنجم امتیاز، هر نوع مشارکت یا واگذاری آن را نشانه‌ی بی‌اعتبار ساختن حق امتیاز می‌دانست. کارگزاران وزارت خارجه‌ی آمریکا و کمپانی استاندارد، ظاهراً در محاسبات خود این اصل را نادیده گرفته بودند.

استقبال کمپانی استاندارد برای مشارکت شرکت نفت ایران و انگلیس در منابع نفتی شمال، از نیازهای آشکار اقتصادی سرچشمه می‌گرفت. استاندارد برای انتقال نفت از پنج ایالت شمالی ایران به دریای آزاد، به همکاری شرکت انگلیسی که امتیاز انحصاری لوله‌کشی نفت در جنوب ایران را در اختیار داشت وابسته بود. امکان دیگر انتقال نفت از طریق قفقاز و دریای سیاه بود؛ امکانی که بنا بر موقعیت شکننده‌ی رژیم بلشویکی در شوروی و خصومتش با سرمایه‌داری، با تردیدی جدی تلقی می‌شد. علاوه بر این، انگلستان متعهد شده بود منافع کمپانی در موصل و بین‌النهرین را نیز در نظر بگیرد و این اقدام، گامی نخست در جهت مشارکت در منابع نفتی خاورمیانه به شمار می‌آمد.^{۱۷}

دوم اسفندماه ۱۳۰۰، مجلس در واکنش به این اقدام که حاصل تصمیمی استوار در راه مقابله با دخالت بیش‌تر انگلستان در بهره‌برداری از منابع کشور بود، امتیاز کمپانی استاندارد را لغو کرد. چنین به نظر می‌رسد که بی‌توجهی کمپانی استاندارد به متن مصوبه‌ی مجلس از این واقعیت سرچشمه گرفته

باشد که انگلیس و آمریکا گمان می‌کردند کابینه‌ی قوام با توجه به دشواری‌های مالی که حالتی بحرانی بر خود گرفته بود، راهی جز پذیرش واقعیت موجود نخواهد داشت. آنچه مسلم است، آمریکا و کمپانی استاندارد در صدد تضعیف سلطه‌ی انگلیس در ایران نبودند. کوشش‌های آغازین وزارت خارجه و وزیرمختار آمریکا در تهران نیز حاکی از آن بود که در پی دریافت سهم قابل‌توجهی از نفت شمال برای شرکت‌های نفتی آن کشور هستند. اما این واقعیت به آن معنا نبود که بخواهند خصومت بریتانیا را برانگیزند.

در سیاست جهانی ایالات متحده، بریتانیا جای ویژه‌ای در حفظ صلح و نظم نوینی که آمریکا در پی تحقق آن بود بازی می‌کرد. حضور انگلستان در چنین محاسبه‌ای، نه تنها به معنای تضمین منافع توسعه‌ی اقتصادی آمریکا به‌شمار می‌آمد، بلکه این امکان را نیز فراهم می‌آورد تا ایالات متحده به هدف‌های خود در پیشبرد سیاست «درهای باز» که توسعه‌طلبی امپریالیستی را با هزینه‌ای کم‌تر و بهره‌برداری معقول‌تر دنبال می‌کرد میسر سازد. کنار زدن بریتانیا از ایران، معنایی جز استقبال از هرج و مرج، آن هم در منطقه‌ی حساسی از جهان که در تیررس بلشویسم قرار داشت نبود و در نهایت، خطر سیاسی و نظامی رشدیابنده‌ی شوروی را افزایش می‌داد. بنابراین، آمریکا آماده بود تا اختلاف تجاری خود با بریتانیا را به‌خاطر منافع مشترکی که در مقابله با بلشویسم و نیروهای انقلابی با آن روبه‌رو بود کنار بگذارد. وزیر مختار آمریکا در تهران در این خصوص نوشت: «خطر همکاری بین روسیه شوروی و عناصر آشوب‌طلب خاورمیانه در جهت پیشبرد مقاصد ضد مسیحی خود، خطری است واقعی و فقط می‌توان از طریق تشجیع فوری و ناخودخواهانه کلیه نیروهایی که خواهان حفظ قانون و نظم هستند آن را دفع کرد.» وزارت خارجه‌ی آمریکا تقاضاهای مکرر ایران برای اعزام مستشار مالی را نیز، در هراس از آن که مبادا «به‌منزله‌ی تعادلی در برابر انگلیسی‌ها» مورد استفاده قرار گیرد، نادیده گرفته بود. تا آن که انگلستان از اعتراض به

این موضوع صرف نظر کرد. وزارت خارجه‌ی انگلستان، حتی هنگام تدوین فهرست نامزدهای مستشار مالی، سرکنسول آمریکا در برلین را که به پیروی از «احساسات ضد انگلیسی» شهرت داشت و نامزد احراز این مقام بود رد و سرانجام آرتور میلیسپو را انتخاب کرد. میلیسپو مدافع سرسخت همکاری انگلیس و آمریکا در مسئله‌ی نفت بود.^{۱۸}

در جریان مذاکرات وزارت خارجه‌ی آمریکا و کمپانی استاندارد و کوشش مقامات انگلیسی برای خنثی ساختن تلاش‌های ایران، تحول تازه‌ای محافل نفتی را با شگفتی روبه‌رو ساخت. سینگلر، کمپانی نفتی دیگر آمریکا، ظاهراً بدون آگاهی وزارت خارجه‌ی آن کشور با مقامات ایران در لندن ملاقات کرده و در تیرماه ۱۳۰۵ (ژوئیه ۱۹۲۱) خواستار کسب امتیاز نفت شمال شده بود. شرایط سینگلر که بیست درصد از سود فروش حاصله از نفت شمال را متعلق به ایران می‌دانست و پیشاپیش پرداخت وامی ده میلیون دلاری را تضمین می‌کرد، امید تازه‌ای را در کابینه به وجود آورد.

واکنش تند مقامات انگلیسی قابل پیش‌بینی بود. لورین، وزیر مختار انگلیس در تهران، طی ارسال پیغامی خصوصی به قوام که در آستانه‌ی تشکیل سومین کابینه‌اش در انتظار فرمان شاه بود، بار دیگر مسئله‌ی امتیاز نفت خوشتاریا را پیش کشید. او همچنان اعطای هرامتیازی را مغایر با حقوق شرکت نفت ایران و انگلیس قلمداد می‌کرد و توجه خود را معطوف بر آن ساخته بود تا مانع حمایت وزیرمختار آمریکا در تهران از تحقق برنامه‌ی کمپانی سینگلر شود. لورین در جریان گفتگویی با انگرت خاطر نشان ساخت اگر امتیاز نفت شمال به سینگلر تعلق بگیرد، خود را موظف می‌داند دست به اقداماتی بزند. از نظر او، واگذاری چنین امتیازی، شکست نخستین همکاری تجاری انگلیس و آمریکا در ایران را به دنبال خواهد داشت؛ آن هم در موقعیتی که دو کشور در نظر دارند طی فعالیتی مشترک به نتیجه‌ای مطلوب دست یابند. لورین با تأیید این نکته که کمپانی شرایط مساعدی را برای

کسب امتیاز نفت شمال به دولت ایران ارائه داده است، تأکید می‌کرد که قابل تأسف خواهد بود اگر سینگلر موفق شود با پرداخت رشوه به امتیاز دست یابد. هشدار سیاسی کارگزار امپراتوری بریتانیا به همتای آمریکایی خود در تهران با این عبارات «اخلاقی» خاتمه می‌یافت که انگلیس و آمریکا می‌بایست کوشش‌های خود را معطوف بدان دارند که با پرداخت رشوه در مسئله‌ی امتیاز نفت به هر شکلی مبارزه شود!

آن‌چه در گزارش‌های لورین به وزارت خارجه‌ی انگلیس حائز اهمیت است، آگاهی او از شماری جزئیات مربوط به اسناد محرمانه‌ی کمپانی استاندارد یا ترکیب نمایندگان مجلس است که در جریان مسائل اعطای امتیاز نفت شمال به شرکت سینگلر قرار داشته‌اند. بنا به گفته لورین، او این اطلاعات را از منابع «کاملاً مطمئن» کسب کرده بود؛ اطلاعاتی که آگاهی به آن، انگلستان را پیشاپیش در موقعیت مناسبی جهت تدوین سیاست‌هایش درباره‌ی نفت شمال قرارداد.^{۱۹}

با این همه، ایران کوشش مجددی را برای واگذاری نفت شمال به یک شرکت آمریکایی آغاز کرد و با نمایندگان سینگلر دست به مذاکره زد. هم‌زمان با این اقدام، سینگلر برای انتقال نفت شمال از قفقاز به دریای سیاه با مقامات شوروی وارد گفتگو شد. سینگلر همچنین در نظر داشت امتیاز استخراج نفت جزیره‌ی ساخالین را به دست آورد و فروش نفت شوروی در بازار جهانی را نیز از آن خود سازد.

سرانجام، در تیرماه ۱۳۰۲، مجلس ایران هنگامی که مدتی از سقوط کابینه‌ی قوام می‌گذشت، واگذاری امتیاز نفت شمال را به یک شرکت آمریکایی به تصویب رساند. همان روز گوشه‌ای از ساختمان مجلس دستخوش آتش شد و این واقعه بر تنش‌هایی که بر فضای مذاکرات نفت حکم می‌راند، سایه افکند.

روز جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۰۳، رابرت ایمری، معاون سرکنسول آمریکا در تهران هنگام عکس‌برداری از مراسمی مذهبی در سقاخانه‌ی آشیخ هادی،

که گویا معجزه می‌کرد، مورد هجوم مردمی قرار گرفت که این اقدام را توهین به مقدسات خود می‌پنداشتند. ایمری را که به شدت مجروح شده بود به بیمارستان نظمی‌ی تهران منتقل کردند. او روی تخت بیمارستان به ضرب داس و قمه و چکش عناصری ناشناس به نحو فجیعی به قتل رسید. آتش‌سوزی مجلس و به ویژه کشته شدن ایمری این شبهه را برانگیخت که هر دو واقعه به مسئله‌ی امتیاز نفت مربوط باشند. متعاقب این امر، نماینده‌ی شرکت سینگلر به دولت ایران اطلاع داد که رفتار مقامات شوروی امکان ادامه‌ی مذاکرات پیرامون مسئله‌ی نفت را غیرممکن ساخته است.^{۲۰} او اندکی بعد تهران را ترک گفت و امتیاز نفت در آمیزه‌ای از توطئه و تبانی انگلیس و شوروی و تعلل آمریکا، با شکست روبه‌رو شد.

در آخرین روزهای اردیبهشت ماه ۱۲۹۹، ناوگان جنگی شوروی تحت فرماندهی راسکولنیکف، از رهبران برجسته‌ی بلشویسم، در پی اقدامی ناگهانی، انزلی و غازیان را زیر آتش گرفت و اندکی بعد ملاحان ارتش سرخ، با سرود اترناسیونال بر لب، رشت را به اشغال خود درآوردند. دستاویز بلشویسم در بمباران انزلی و غازیان، سرکوب باقی‌مانده‌ی نیروهای ژنرال دنیکین، فرمانده بخشی از ضدانقلابیون روس بود که در پی شکست‌های پی‌درپی در انزلی مستقر شده و در پناه حمایت نیروهای انگلیس، به اجبار ناظر بر پیروزی‌های ارتش سرخ در جبهه‌های نبرد بودند.

در فاصله‌ی یک‌سال و نیمی که از انقلاب اکتبر می‌گذشت، شکست نیروهای سفید در جنگ داخلی روس به واقعیتی مسلم تبدیل شده بود. بلشویسم با تسلط بر سراسر قفقاز، توجه خود را معطوف به سرکوب نیروهای ضدانقلابی روس در سواحل دریای خزر ساخته بود و بمباران انزلی و غازیان و اشغال رشت، بیان نظامی اتخاذ چنین سیاستی به شمار می‌آمد. کمونیست‌ها در این کارزار نظامی، از جهاتی نیز هدف خنثی کردن نفوذ انگلستان در شمال ایران را تعقیب می‌کردند و بیم آن داشتند مبادا

انگلستان با حضور نظامی خود در ایران و در تبانی با نیروهای ضدانقلابی روس، زمینه‌ی حمله‌ی گسترده‌ای به قفقاز و تسلط بر منابع نفتی بادکوبه را تدارک ببیند.^{۲۱}

کارزار نظامی دولت بلشویکی روس که به تشکیل جمهوری شورایی ایران به رهبری میرزا کوچک خان انجامید، واکنش تند دولت وثوق‌الدوله را به دنبال داشت و نصرت‌الدوله فیروز، وزیر خارجه، طی یادداشتی اعتراض‌آمیز، ناخشنودی دولت متبوع خود را نسبت به این اقدام تجاوزکارانه به جامعه‌ی ملل تسلیم کرد؛ اقدامی که به‌عنوان نخستین اعتراض دیپلماتیک در تاریخ جامعه‌ی ملل بی‌سابقه بود و در هفته‌ها و ماه‌های آتی در دستور کار آن مجمع قرار گرفت. بیست و پنج سال بعد نیز، ایران در اقدامی مشابه، نسبت به اشغال آذربایجان توسط ارتش سرخ به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کرد. این بار نیز این اعتراض نخستین اقدام در نوع خود به شمار می‌رفت.

به این ترتیب، با اشغال گیلان و آذربایجان در فاصله‌ی دو جنگ جهانی و اقدامات دیپلماتیک ایران در واکنش به تجاوز شوروی، نخست در جامعه‌ی ملل و سپس در شورای امنیت، گویی مقدر چنین بود که تاریخ با شباهتی شگفت‌انگیز تکرار شود. بازیگران اصلی صحنه در هر دو رویداد تاریخی، اشراف و انقلابیون جان بر کف، دیپلمات‌های کارکشته و کارگزاران دولت‌های بیگانه بودند. در این کارزار، از وثوق‌الدوله و فیروز تا کوچک‌خان، از تقی‌زاده و علاء تا سید جعفر پیشه‌وری، از لنین و روتشتین تا استالین و مولوتوف، هر یک به نوعی، در ماجرای اشغال گیلان و آذربایجان، نام و نشانی، گاه گذرا و گاه ماندگار، از خود بر جای گذاشتند. نام قوام در این میانه اما، از مقام و منزلتی ویژه برخوردار شد. مقام و منزلتی که در آمیزه‌ای از دوران‌دیشی و تدبیر سیاسی، ایران را از سلطه‌ی کمونیسم و تجزیه‌ی کشور نجات داد.

یک روز پس از بمباران انزلی و غازیان، نصرت‌الدوله فیروز، وزیر

خارجه، طی یادداشتی اعتراض آمیز که بر اساس ماده‌ی یازدهم میثاق جامعه‌ی ملل شکل گرفته بود، خواستار رسیدگی به کارزار تجاوزکارانه‌ی شوروی شد. کارزاری که به بیان او «توجیه‌ناپذیر بوده و صلح خاورمیانه را مورد مخاطره قرار می‌داد.» در این یادداشت همچنین تأکید شده بود که نیروهای ژنرال دنیکین که به انزلی پناهنده شده بودند، بر اساس موازین بین‌المللی خلع سلاح و تحت نظر قرار گرفته شده بودند. با این همه، دولت ایران آمادگی خود را برای مذاکره با رژیم بلشویکی پیرامون رسیدگی به مسئله اعلام می‌کرد. فیروز تأکید داشت که دولت متبوع او به هیچ شکلی نمی‌تواند به اشغال انزلی تن در دهد و از دبیرکل جامعه‌ی ملل می‌خواست تا سایر اعضای آن مجمع را در معرض تحولاتی که در ایران جریان داشت قرار دهد. وزیر خارجه‌ی ایران اظهار امیدواری می‌کرد که آنان نسبت به این امر توجهی خاص مبذول دارند و برای اندیشیدن تدابیر لازم، با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

فیروز در یادداشت مجددی اعلام کرد برخلاف تضمین فرمانده ناوگان ارتش سرخ، نیروهای شوروی نه تنها خاک ایران را ترک نکرده‌اند، بلکه شواهدی نگران‌کننده نشان می‌دهد که نیروهای بلشویک در شمال شرقی مرز ایران در تدارک حمله‌ی جدیدی هستند. وزیر خارجه‌ی ایران در یادداشت جدید خود، خواستار آن بود که جلسه‌ی شورای جامعه‌ی ملل بدون تأخیر برای رسیدگی به شکایت ایران تشکیل شود. او تقاضای ایران برای تشکیل جلسه‌ی ویژه‌ی شورای جامعه‌ی ملل را بر مبنای بند اول ماده‌ی یازدهم میثاق آن مجمع استوار می‌ساخت.

بیست و چهارم خرداد ۱۲۹۹ (پانزدهم اوت ۱۹۲۰)، جلسه‌ی ویژه‌ی شورای جامعه‌ی ملل به ریاست لرد کرزن، جهت رسیدگی به شکایت ایران در لندن تشکیل شد. کرزن با اشاره به روند وقایعی که منجر به تسلیم یادداشت اعتراض ایران شده بود، این شکایت را بر اساس دو ماده‌ی اساسنامه‌ی جامعه‌ی ملل موجه تلقی کرد. او همچنین با استناد به نظرات

چیچرین، کمیسار خارجه‌ی شوروی، موضع آن کشور را مورد توجه قرار داد. چیچرین اعلام کرده بود: بمباران انزلی هر چند بدون آگاهی دولت شوروی و تنها با مسئولیت فرمانده نظامی ناوگان ارتش سرخ صورت گرفته بود، اما در واقع اقدامی تدافعی بود که منافع ایران و شوروی را مدنظر داشت، زیرا ناوگان ارتش سفید ضدانقلابیون روس، امنیت کشتیرانی در دریای خزر را به خطر انداخته بود. او اضافه می‌کرد که روابط شوروی با ایران بر اساسی دوستانه استوار بوده است و به نیروهای آن کشور دستور داده شده بود به محض آن‌که ضروریات نظامی اجازه دهند، خاک ایران را ترک کنند.

فیروز با اشاره به روند وقایع، تصویر دیگری ارائه می‌داد. به گفته‌ی او، برخلاف وعده‌های مسکو، اقدامات بلشویک‌ها بر ضد تمامیت ارضی ایران رو به افزایش بود. نه تنها بندر انزلی تخلیه نشده بود، بلکه نیروهای تازه‌نفس شوروی در آستارا پیاده شده و به سمت اردبیل و سراب در حال پیشروی بودند. به گفته‌ی فیروز، نیروهای انقلابی از باکو نیز در خاک ایران به بلشویک‌ها پیوسته و دست به تبلیغات گسترده‌ای بر ضد دولت ایران زده بودند. آنان با تشکیل کمیته‌های انقلابی، مسلح ساختن شورشیان جنگل، دستبرد به اموال تجار ایران و مصادره و ارسال آن به شوروی، اقدامات خود را گسترش داده بودند. افزون بر این، پس از اشغال رشت و اعلام جمهوری شورایی، خط تلگراف رشت - تهران را نیز قطع کرده بودند. فیروز اضافه کرد که بلشویک‌ها در ادامه‌ی این اقدامات، با تشکیل شورای کمیسارهای خلق و کمیته‌ی سرخ ایران، نظام مشروطه‌ی سلطنتی را ملغی اعلام کرده و جمهوری شورایی را جایگزین آن ساخته بودند.

سرانجام، در پی مذاکرات و کشمکش‌های دیپلماتیک، شورای جامعه‌ی ملل قطعنامه‌ای را پیرامون اعتراض ایران نسبت به تجاوز شوروی به اتفاق آرا به تصویب رساند. در این قطعنامه چنین تصریح شده بود:

«شورا معتقد است که دولت ایران به بهترین نحو در جهت منافع صلح اقدام کرده و نیز به درستی با استناد به اصل اساسی همکاری مندرج در

میثاق، از جامعه تقاضا کرده است تا تمایل خود را نسبت به حفظ تمامیت ارضی ایران در تطابق با ماده ده میثاق اعلام نماید. شورا تصمیم گرفت پیش از ارائه راهی جهت اجرای تعهدات مندرج در میثاق، به منظور این که هر امکانی جهت موفقیت گفتگوهایی که جریان دارد فراهم آید، تأمل شود تا از نتیجه وعده‌هایی که مقامات شوروی داده‌اند اطلاع حاصل گردد. در این فاصله، شورا از نماینده ایران تقاضا دارد توسط دبیر کل جامعه ملل، شورا را از سیر تحولات مطلع سازد.^{۲۲}

تصویب این قطعنامه پیروزی بزرگی برای فیروز، وزیر خارجه، و دیپلماسی ایران به‌شمار می‌آمد و حاکی از آن بود که جامعه‌ی ملل تمامیت ارضی ایران را به رسمیت می‌شناسد. هر چند که عدم اشاره به تجاوز شوروی و تأکید مصلحت‌آمیز آن مجمع پیرامون «وعده‌هایی که مقامات شوروی» داده بودند، از کرنش در برابر شوروی، که هنوز به جامعه‌ی ملل نپیوسته بود، حکایت داشت.

به هر تقدیر، مسئله‌ی خروج نیروهای شوروی از ایران به حالت تعلیق در آمد و ارتش سرخ تا ۱۶ مهرماه ۱۳۰۰ (۱۸ اکتبر ۱۹۲۱) در ایران باقی ماند. خروج نیروهای آن کشور در دوره‌ی نخستین کابینه‌ی قوام تحقق یافت.

قوام از همان نخستین روزهای تکیه بر کرسی صدارت، با توجه به حضور ارتش سرخ در شمال و شکایت ایران به جامعه‌ی ملل، فعالیت همه‌جانبه‌ای را برای پایان بخشیدن به ناآرامی‌هایی که در گیلان جریان داشت آغاز کرد. او هیئتی را مأمور ساخت تا با میرزا کوچک‌خان و رؤسای نهضت جنگل وارد مذاکره شود و دولت به همین منظور نامه‌ای را تنظیم کرد که حاکی از سیاست قوام در چگونگی مقابله با بحران و چاره‌جویی برای پایان بخشیدن بدان بود.

مفاد نامه، ضمن اشاره بر خدمات جنگلی‌ها در مقابله با بیگانگان و تکیه بر تعارضات و ملاحظاتی دیپلماتیک، بر این نکته پای می‌فشرد که خاک

مقدس وطن از لوٹ قشون اجنبی در کار تصفیه شدن است و «دولت حاضره که در چنین موقع خطرناک تقبل مسئولیت کرده و اولین قدم‌ها را در طریق استقرار اصلاحات لازمه و تبعیت اصول مشروطیت و آزادی قرار داده، منتظر و متوقع است که آن برادران عزیز با همان نیت حسنه که از آنان معروف است، خودشان به بهترین طرق متصوره وضعیت ناگوار آن‌جا را به حالت طبیعی اعاده دهند... هیچ حس سالم، دوام غیرطبیعی گوشه‌ای از مملکت را جایز نخواهد دانست، چه رسد به گیلان که به حکم دروازه‌ی مملکت است. اولاد ایران به همان نوعی که در موقع دفاع مملکت اسلحه برداشته جان‌نثاری می‌نمایند، بعد از مرتفع شدن علل مجاهدت باید با همان نیت پاک و بی‌آلایش قیام مسلح را ترک گفته، در اعاده و استقرار نظم و آسایش سعی و جهد کنند.» متن نامه و تکیه بر «خدمات» مجاهدان جنگل، حاکی از کوشش قوام برای حل مسالمت‌آمیز بحرانی بود که امنیت عمومی در نقطه‌ی حساسی از کشور را به خطر انداخته بود. هر چند که با اشاره به کوشش دولت در راه پاک کردن «خاک مقدس وطن» از نیروهای بیگانه، توجه‌شان را به این نکته معطوف می‌ساخت که از آن پس دلیلی برای اقدامات آنان وجود ندارد.^{۲۳}

ترکیب هیئتی که قوام برای مذاکره با میرزا کوچک خان اعزام می‌کرد نیز حاکی از توجه به ظرافت‌هایی خاص بود؛ ظرافت‌هایی که از آگاهی قوام به احساسات مذهبی میرزا و تمایلات انقلابی شماری از جنگلی‌ها که به چپ‌گرایی شهرت داشتند، حکایت می‌کند. به گفته‌ی کمیسار فواید عامه‌ی کابینه‌ی جنگل، قوام در یک نوبت سید مهدی افجه‌ای را که در دوره‌ی مشروطه برای نزدیک کردن علمای نجف با مشروطه‌خواهان فعالیت داشت، به ملاقات کوچک خان فرستاد. دو نماینده‌ی دیگر او، یکی سید جلیل اردبیلی از آزادی‌خواهان و مشروطه‌طلبان سرشناس و مورد علاقه‌ی حیدرخان عمواغلی و دیگر نصیرالسلطنه، فرزند وزیر خارجه‌ی کابینه بود که صرفاً نماینده‌ی دولت شمرده می‌شد.^{۲۴}

با این همه، قوام می دانست که پایان بخشیدن به آنچه در گیلان جریان داشت، تنها با تکیه بر عواطف مجاهدان جنگل یا تهدید آنان به اقدام نظامی میسر نخواهد بود. او ضمن آن که از هیچ کوششی برای مذاکره با میرزا کوچک خان و یارانش غافل نمانده بود، در عرصه‌ی دیپلماتیک نیز فعالیت‌های چندجانبه‌ای را آغاز کرد. نخست، مشارالملک، سفیر فوق‌العاده‌ی ایران در مسکو را مأمور مذاکره با مقامات شوروی کرد و آن‌گاه در ادامه‌ی گفتگو هایش با روتشتین، سفیر آن کشور در تهران، دلایل خود را برای عدم حمایت شوروی از جنبش جنگل و کوشش برای انزوای آن پیش کشید.

تحقق این هدف به‌سادگی میسر نبود. بلشویسم در تدوین سیاست جهانی خود در پی شکست انقلاب آلمان با واقعیتی تلخ مواجه شده بود و در محاصره‌ی امپریالیسم، انقلاب جهانی را در آتیه‌ای نزدیک دست‌نیافتنی می‌دید. از این رو برای پذیرش چنین واقعیتی و تدوین سیاستی نوین بر پایه‌ی آن، خود را با محذوراتی روبه‌رو می‌دید. نبرد قدرت در درون حزب به سرانجام نرسیده بود و شماری از رهبران بلشویسم، چون اورژنیکیدزه و مدیوانی که در میان کمونیست‌های ایرانی و جنبش جنگل نام و نشانی پرآوازه داشتند، سازش با انگلستان را، که می‌بایست به‌قیمت چشم‌پوشی از انقلاب شرق تحقق یابد، بر نمی‌تابیدند. آنچه آنان به توافق رسیده بودند، گذار از انقلاب به استبداد بود که ویژه‌گی ذاتی بلشویسم به شمار می‌آمد. جز این، به‌ویژه بر سر ایران اختلافاتی جدی جریان داشت. روتشتین ایران را آماده‌ی انقلاب نمی‌دانست و در پی آن بود تا با عدم حمایت از جنبش جنگل، راه را برای ایجاد تفاهم با دولت قوام هموار سازد؛ راهی که از منظری عمومی‌تر، در تطابق با سیاست جهانی بلشویسم، شرط امضای قرارداد بازرگانی با بریتانیا و فراهم ساختن زمینه‌ی مناسبات شوروی با انگلستان به شمار می‌آمد.

لرد کرزن، وزیر امور خارجه‌ی انگلستان، خواستار فراخواندن نیروهای

شوروی از گیلان و در نتیجه به رسمیت شناختن موقعیت مسلط بریتانیا در ایران بود. او در نشست کابینه اعلام کرد که «...عقد هرگونه قرارداد بازرگانی غیرممکن است، مگر آن که توافق کلی درباره مسایل سیاسی مورد اختلاف با دولت شوروی حاصل شود.» فراخواندن نیروهای شوروی از ایران و قطع تبلیغات ضدانگلیسی، به منزله‌ی دو شرط انعقاد قرارداد بازرگانی بین بریتانیا و روسیه شوروی ذکر شد.^{۲۵} اما اقدامات افراطی کمونیست‌ها و سیاستی که از جانب شوروی در گیلان اعمال می‌شد، مانع از تحقق چنین برنامه‌ای بود. برنامه‌ای که نهایت خود را در نظریه‌ی مدیوانی، کمونیست گرجی و از کارگزاران بلشویسم در ایران، برای فتح تهران توسط نیروی نظامی شوروی بازمی‌یافت.

تحولاتی که در گیلان جریان داشت، در فاصله‌ای کوتاه موقعیت پایتخت و بقای حکومت را مورد مخاطره قرار داد. بلشویک‌ها و کارگزاران بومی‌شان در گیلان، برای مقابله با قحطی و گرسنگی مزمینی که در نتیجه‌ی سیاست اقتصادی لنین بر شوروی حاکم بود، دست به اقداماتی افراط‌گرایانه زدند. آنان با اعمال سیاست مبادله‌ی کالاهای روسی با غله، مصادره‌ی اموال مالکان و یا خرید ارزان قیمت برنج و سایر محصولات غذایی و ارسال آن به شوروی، بر نارضایی عمومی افزودند. رایج ساختن پول آذربایجان شوروی در گیلان، که ارزش چندانی در بازار نداشت، نشان کوشش آنان برای دست یافتن به کالاهای مورد نیاز شوروی به قیمت نازل بود.

نمونه‌ی دیگر از اعمال سیاست‌های افراطی یا آنچه بلشویسم سوسیالیسم پنداشته بود، مجبور ساختن معلمان و مدیران مدارس و ادارات به جارو کردن خیابان‌ها در روزهای تعطیل بود که با دسته‌ی موزیک نظامی انجام می‌گرفت. فرش‌های گرانبها به روسیه فرستاده می‌شد؛ تجارتخانه‌ها طعمه‌ی آتش می‌گردید و مأموران کمیته‌های انقلابی، در جستجوی پول و جواهرات پنهان شده، دیوار و سقف خانه‌ها را می‌شکافتند و آب حوض‌ها را خالی می‌کردند و زمین را می‌کنندند.^{۲۶}

یازدهم تیرماه ۱۳۰۰، ارتش سرخ با پیاده کردن نیرو در بندر انزلی و اشغال رشت، دولت قوام را با واقعیتی تازه روبه‌رو ساخت. نیروهای احسان‌الله خان در همکاری با افسران شوروی، طی نبردی سخت، قزاقان دولتی را با شکست مواجه کردند و تا جاده‌ی قزوین - تهران پیش رفتند. پایتخت در وحشت فرو رفت.

روتشتین که خود را با اعتراض دولت روبه‌رو می‌دید، در پاسخ به رضاخان، وزیر جنگ، که «معنای بازگشت سربازان شوروی» را جویا شده بود اعلام کرد در این باره چیزی نمی‌داند و این اقدام را به دولت آذربایجان شوروی منتسب دانست که مسکو خود را «در کنترل فعالیت‌هایش با دشواری زیاد روبه‌رو» می‌دید!^{۲۷}

ادعای روتشتین بهانه‌ای بیش نبود. مدتی قبل تروتسکی، کمیسار جنگ و بنیانگذار ارتش سرخ، در جریان بمباران انزلی به راسکولنیکف دستور داده بود از مداخله در امور ایران به‌نام شوروی خودداری کند و تمام کمک‌های نظامی، مالی و اعزام داوطلب برای کمک به میرزا کوچک‌خان را به نام دولت آذربایجان شوروی انجام دهد. چیچرین، کمیسار خارجه‌ی شوروی، نیز همین سیاست را دنبال می‌کرد. بنا بر آن بود تا تمام کمک‌های شوروی به جنبش جنگل به‌نام حزب کمونیست ایران (عدالت) یا جمهوری آذربایجان شوروی که ظاهراً مستقل بود انجام شود.^{۲۸} این اقدام حاصل ملاحظاتی دیپلماتیک بود که دست شوروی را در مذاکره با دولت ایران و به‌ویژه مقامات بریتانیا بازمی‌گذارد.

دولت قوام پس از گفتگو با روتشتین و تدارک نظامی برای مقابله با خطری که از جانب جنبش جنگل، پایتخت را تهدید می‌کرد، برای تصمیم‌گیری پیرامون مسئله‌ی گیلان تشکیل جلسه داد. در این جلسه رضاخان که تنها راه را مقابله‌ی نظامی می‌دانست، با مخالفت قوام و سایر وزرا روبه‌رو شد. دلیل مخالفت ظاهراً این بود که روتشتین آمادگی خود را برای میانجی‌گری میان دو نیروی متخاصم اعلام کرده و هشدار داده بود در

صورت آغاز عملیات نظامی، این امکان وجود دارد که نیروهای آذربایجان شوروی به نفع کوچک خان وارد نبرد شوند؛ اقدامی که ایران را به جنگی نابرابر با شوروی می کشاند و آینده‌ی کشور را با مخاطراتی پیش‌بینی‌ناپذیر روبه‌رو می‌ساخت. کابینه با ارزیابی از پیشنهاد روتشتین تصمیم گرفت آغاز عملیات نظامی را برای مدت دو هفته به تأخیر اندازد.^{۲۹}

پیشنهاد روتشتین بازتاب تحولاتی بود که از چندی پیش در سیاست خارجی شوروی جریان داشت. تحولاتی که نشان می‌داد مسکو بیش از آن که در پی ایجاد رژیم کمونیستی در گیلان باشد، نگران موقعیت مسلط بریتانیا در ایران و راهیابی آمریکا به منابع نفتی شمال است. جنبش جنگل در نهایت وسیله‌ای در دست رژیم بلشویکی برای اعمال فشار به حکومت تهران و دستیابی به تفاهم با انگلستان در عرصه‌ی جهانی به شمار می‌آمد. تصویب معاهده میان ایران و شوروی و عقد قرارداد بازرگانی آن کشور با بریتانیا، سرنوشت جنبش جنگل را نیز، تا آنجا که به حمایت رژیم بلشویکی مربوط بود، رقم می‌زد.

در این فاصله، روتشتین به تبعیت از لنین، بنیانگذار بلشویسم، و چیچرین، وزیر خارجه‌ی شوروی، وارد عمل شد. او طی نامه‌ای خطاب به کوچک خان، ضمن بر شمردن کوشش‌های خود برای پایان‌بخشیدن به اشغال گیلان از سوی نیروهای خارجی، از میرزا خواست تا به عملیات انقلابی پایان بخشد. روتشتین با صراحت اعلام می‌کرد که دولت شوروی در چنان شرایطی مبارزه‌ی انقلابی را نه تنها بی‌فایده، بلکه مضر می‌داند. او بر این نکته تأکید داشت که پس از عقد قرارداد اسفند ۱۲۹۹ (فوریه ۱۹۲۱) میان ایران و شوروی، دیگر سیاست آن کشور در قبال جنبش انقلابی گیلان تغییر کرده و هر نوع کمکی به آن، مداخله در امور داخلی ایران شمرده شده و توجیه‌ناپذیر است. سفیر شوروی استدلال خود را بر این تجربه‌ی تاریخی استوار می‌ساخت که «از سستی قوای مرکزی، ملت ایران بهره‌مند نمی‌شود، بلکه استفاده از ضعف، فقط متوجه اجنبیان ستمگر خواهد بود».

نامه‌ی روتشتین، گاه حکایت از دوراندیشی و درایت دیپلماتی کارکنش داشته که برقراری امنیت و تحول اقتصادی را چون «هوای تنفس» در پرتو یک دولت قوی مرکزی که قادر خواهد بود «عملیات امپریالیستی را در ایران مسدود نماید.» میسر می‌دید و گاه سخن از آن می‌داشت که چنین دولتی «لاعلاجانه به ما متکی خواهد بود.» او این بار نه با کلام بلشویکی انقلابی، که گویی با زبان قونسول روس، آن هم در دربار فتح‌علی شاه قاجار، با کوچک خان سخن می‌گفت.

نامه‌ی روتشتین به میرزا که با پیشنهادهایی پیرامون چگونگی پایان بخشیدن به مبارزه‌ی انقلابی آذین یافته بود، صراحتی غیرقابل انکار داشت؛ صراحتی که توأم با دلسوزی و ترحم، هر نوع تردیدی را نسبت به قاطعیت مسکو در کنار آمدن با حکومت تهران، آن هم به قیمت قربانی ساختن جنبش جنگل، نقش بر آب می‌ساخت. پاسخ میرزا حاکی از پذیرش چنین واقعیتی بود:

«من علاج قطعی و نجات واقعی ملت را از کلیه متاعب به موفقیت انقلاب مقدس می‌دانم. ولی امروز که شما با نظریات صائبه حکومت سوویت و اطلاعات وسیعه که در سیاست جاریه مملکت و قضایای بین‌المللی دارید... صلاح را در سکوت و وقوف این جمعیت در امر انقلاب می‌دانید، من به اطمینان صداقت و آزادی‌خواهی شما هم عقیده می‌شوم... بنابراین ناچاریم برای درهم شکستن پنجه‌های دسیسه‌کارانه انگلیس، سکوت و وقفه را گوارا شمرده، به امید حکومت سویت روسیه که محل ارجاء تمام احرار عالم است، جمعیت خود را به آرامش تشویق و توصیه کنیم.»^{۳۰}

اما کوچک خان با چنین امیدی خشت بر آب می‌زد. تا آخرین باقی مانده‌های ارتش سرخ گیلان را ترک گویند، طوفان فروکش کرده و سرنوشت میرزا در کولاک کوه‌های طوالش رقم خورده بود. دیگر آرامشی که قوام در جست و جوی آن بود، دست‌یافتنی به نظر می‌رسید. تاکتیک او در

چگونگی مقابله با جنبش جنگل، جلب حمایت شوروی و مهار ساختن اقدامات عجولانه‌ی رضاخان، وزیر جنگ تندخوی کابینه، به ثمر نشسته بود. قوام موفق شد، با وجود خطری که تهران را تهدید می‌کرد، عملیات نظامی را تا آغاز عقب‌نشینی نیروهای شوروی از گیلان به تأخیر اندازد و از رویارویی با سربازان ارتش سرخ خودداری کند. او ظاهراً با آسودگی خاطر نسبت به این که شوروی مصرانه در پی تحقق معاهده‌ی فوریه‌ی ۱۹۲۱ با ایران است، تمایل چندانی به سرعت بخشیدن برای تصویب آن در مجلس نداشت. حضور نیروهای شوروی در گیلان مغایر با اصول معاهده بود که جنبش جنگل را «مسئله داخلی» ایران می‌دانست.

از سوی دیگر، معاهده‌ی مزبور ضمن لغو تمام امتیازات تزاری، سپردن آن را به کشورهای دیگر مغایر با مفاد معاهده می‌دانست. با توجه به امتیاز خوشتاریا که او هنگام اخذ آن از تابعیت روس برخوردار بود، سپردن امتیاز به شرکت آمریکایی از جهاتی خالی از ایراد نبود. قوام ظاهراً با چنین محاسبه‌ای، تصویب فوری معاهده‌ی فوریه‌ی ۱۹۲۱ را در مجلس، که مورد نظر روتشتین بود، به تعویق می‌انداخت. او با تکیه بر این استدلال که معاهده‌ی مزبور هنوز به تصویب مجلس نرسیده بود، به بازی دوگانه‌ای دست می‌زد. از یکسو شوروی به‌طور یک‌جانبه امتیازات تزاری را لغو کرده و امتیاز خوشتاریا از درجه‌ی اعتبار ساقط بود و از سوی دیگر عدم تصویب معاهده‌ی ۱۹۲۱ با شوروی در مجلس، دولت ایران را به هیچ وجه متعهد نمی‌ساخت که از سپردن امتیازاتی که روزگاری به روسیه‌ی تزاری تعلق داشت، به شرکت یا کشوری دیگر خودداری کند. مسئله‌ی حضور نیروهای شوروی در گیلان و ارتباط آن با معاهده‌ی ۱۹۲۱ نیز بر همین زمینه سیر می‌کرد. قوام با به تعویق انداختن تصویب معاهده میان ایران و شوروی در مجلس، آن کشور را مجبور می‌ساخت هرچه زودتر نیروهایش را از گیلان فراخواند تا هر مانعی را از سر راه تصویب آن بردارد. خروج نیروهای انگلیس از گیلان نیز، که مدتی پیش صورت گرفته بود، هر بهانه‌ای را پیرامون

ادامه‌ی حضور نیروهای ارتش سرخ در خاک ایران، از کارگزاران سیاست مسکو سلب می‌کرد.

در همین فاصله قوام سیاست گفتگو با کوچک‌خان را دنبال می‌کرد و بدون آن که امید واهی به موفقیت حتمی مذاکرات داشته باشد، همزمان خود را برای اقدام نظامی آماده می‌ساخت. در پیشبرد همین سیاست بود که در تیرماه ۱۳۰۰ دو تن از فرزندان کوچک‌خان برای مذاکره با دولت مرکزی به تهران آمدند و دولت نیز هیئتی را برای مذاکره با نمایندگان جنبش جنگل به رشت فرستاد.

سال‌ها بعد، در مسئله‌ی آذربایجان نیز سیاستی مشابه به کار گرفته شد. در آن‌جا قوام تصویب موافقتنامه‌ی نفت با شوروی را منوط به خروج نیروهای آن کشور ساخت و همزمان با خواست محمد رضا شاه برای پایان بخشیدن به بحران آذربایجان از طریق دست زدن به اقدام بی‌موقع نظامی، که بی‌شبهت به سیاست رضاخان در مسئله‌ی گیلان نبود، مخالفت کرد.

در چنین فضایی، اندکی پس از ارسال نامه‌ی روتشتین به میرزا کوچک‌خان، سربازان ارتش سرخ گیلان را ترک کردند. متعاقب آن، قوای جنبش جنگل که بنا بر تضادهای درونی میان یاران میرزا و مدافعان کمونیسم در کشمکش‌های بی‌پایان رو به تحلیل بود، با حمله‌ی غافلگیرانه‌ی نیروهای دولتی روبه‌رو شدند. اواسط مردادماه ۱۳۰۰ شمسی، رضاخان حمله‌ی گسترده‌ای را به گیلان سازمان داد و پایگاه‌های شورشیان در رودسر و لنگرود به تصرف قزاقان و نیروهای دولتی درآمد. برخی از سران جنبش جنگل چون خالو قربان، تسلیم شدند و احسان‌الله خان و سردار محیی به باکو گریختند. دو هفته بعد رشت و انزلی به تصرف قوای دولتی درآمد.

پانزدهم آذرماه، زندگی پرماجرایی میرزا و یار وفادارش گائوک آلمانی طی نبردی نابرابر در کوه‌های طوالش به سر آمد. رئیس قوای گیلان طی گزارشی خطاب به وزارت جنگ نوشت: «... میرزا کوچک و گائوک به طرف گردنه‌ی گیلوان متواری شده، در آن‌جا از شدت سرما تلف شده‌اند. قبل از

آن که قزاق‌های تعاقب‌کننده برسند، مابین طالشی‌ها و طارمی‌ها سر‌نعش گفتگو شده، طالش‌ها سر‌نعش را بریده بودند که قزاقان رسیده و سر را گرفته حمل به شهر می‌نمایند. اینک سر بریده در دفتر حاضر است، هر طور دستور می‌فرمائید اطاعت می‌شود. نعش گائوک هم در همان گردنه افتاده است.»^{۳۱}

تحولاتی که به شکست جنبش‌های خراسان و گیلان منجر شد، موقعیت کابینه را در برقراری نظم و امنیت کشور افزایش داد. اما دشواری‌های مالی، به‌ویژه موانعی که بر سر راه واگذاری نفت شمال وجود داشت، برای قوام پرمخاطره بود. ناآرامی‌های بی‌شمار و تنش‌های سیاسی جمع‌آوری مالیات را با مانع روبه‌رو ساخته و هزینه‌ی رو به رشد نظامی که توجه به آن برای بازگرداندن آرامش به کشور از اهمیتی حیاتی برخوردار بود، توان دولت را از توجه به شماری از نیازهای ضروری مردم تحلیل برده بود. پرداخت حقوق معلمان عقب‌افتاده بود و مدارس کشور با تعطیل روبه‌رو شده بودند. دولت حتی برای پرداخت حقوق نیروهای انتظامی نیز خود را با محدودیت‌هایی روبه‌رو می‌دید.

در چنین شرایطی، انگلستان با توجه به موقعیتی که قوام با آن روبه‌رو بود، تلاش خود را برای سقوط کابینه تشدید کرد. اخراج افسران انگلیس از دیویزیون قزاق و خودداری از استخدام دوباره‌ی آرمیتاژ اسمیت، مشاور مالی انگلیسی، این گمان را برانگیخته بود که دولت در راه پایان بخشیدن به نفوذ سیاسی و اقتصادی بریتانیا، از جدیتی انکارناپذیر برخوردار بود. کوشش برای واگذاری نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی و جلب کارشناس و استخدام مستشار مالی از آن کشور، نشان آشکار چنین تمایلی بود.

انگلستان در هماهنگ ساختن کوشش‌هایش برای متزلزل کردن کابینه و در نهایت سقوط آن، ایجاد محدودیت‌های مالی را افزایش داد. نورمن، وزیرمختار بریتانیا در تهران، از وزارت خارجه خواست تا بانک شاهنشاهی و شرکت نفت را به قطع کمک‌های مالی به دولت ایران وادار سازد. او

نوشت: «بدون چنین قرضه‌هایی، دولت فعلی محکوم به سقوط است، زیرا آنها نمی‌توانند به موقع پول از جای دیگر فراهم آورند و خود را نجات بخشند.» بانک شاهنشاهی مایل بود به ایران قرضه بدهد، اما این تصمیم با مخالفت لرد کرزن، وزیر خارجه‌ی انگلیس، روبه‌رو شد. او اعلام کرد «تا زمانی که دولت ایران رفتار خود را کاملاً تغییر نداده است، نمی‌دانم چگونه می‌توانیم نسبت به کمک‌های مالی یک مؤسسه انگلیسی به آن نظر مساعد داشته باشیم.» بر همین اساس، وزارت خارجه بانک را تحت فشار قرار داد تا در موضع خود پیرامون پرداخت قرضه به دولت ایران تجدیدنظر کند. بانک شاهنشاهی از این خواست پیروی کرد.^{۳۲}

اعمال چنین سیاستی برای انگلستان خالی از خطر نبود. شماری از محافظ مالی بریتانیا بر این گمان بودند که تضعیف ایران، کشور را در مقابل نفوذ شوروی آسیب‌پذیر می‌سازد و در نهایت اقدامی زیان‌بار خواهد بود. اما روتشتین، نگران از نزدیکی ایران و آمریکا، از کابینه‌ی قوام ناراضی بود و چون انگلستان تمایل داشت تا فرد دیگری به جای او ریاست کابینه را بر عهده گیرد. معاهده‌ی فوریه‌ی ۱۹۲۱ ایران و شوروی نیز هنوز به تصویب مجلس نرسیده و نگرانی‌هایی جدی به بار آورده بود. روتشتین گفت: «با خود قوام‌السلطنه چقدر ما برای استحکام او همراهی نمودیم تمامش را با من خلاف وعده نمود و دروغ گفت. در مسئله گیلان چقدر ما کمک کرده که دولت ایران را از شر میرزا کوچک خان خلاص نمودیم. در واقع همراهی در پیشرفت کارهای سردار سپه، وزیر جنگ نموده، این پیشرفت به نام او تمام شد. مع‌هذا با من خلاف می‌کند و دروغ می‌گوید.»^{۳۳}

عامل دیگر نارضایی روتشتین از قوام، سیاستی بود که در زمینه‌ی ارسال غله به شوروی اعمال می‌شد. جنگ داخلی و سیاست فاجعه‌بار لنین در مصادره‌ی محصولات روستاییان که در نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب اکتبر اعمال می‌شد، نظام بلشویکی را با بحرانی جدی روبه‌رو ساخته بود. گرسنگی و قحطی که شورش‌های دهقانی را در پی داشتند، پیامدهای

زیانبار اعمال چنین سیاستی به شمار می آمدند. روتشتین برای کاستن از دامنه‌ی بحران، کوشش گسترده‌ای را برای خرید غله و برنج ایران سازمان داده بود. این کوشش معطوف بدان بود که محصولات روستاییان بدون واسطه‌ی تجار خریداری و به روسیه فرستاده شود.

اعمال این سیاست، به‌ویژه در گیلان که در اشغال ارتش سرخ بود، نارضایتی‌هایی را برمی‌انگیخت و مانع کسب و کار تجار می‌شد و به کسادى بازار دامن می‌زد. با ترک ارتش سرخ، مخالفت تجار با این سیاست شدت یافت. اما روتشتین همچنان بر این نظر بود که در خرید محصولات روستاییان به واسطه نیاز نیست. پس شماری به روستاها فرستاده شدند و اقدام به خرید غله و برنج کردند. این اقدام تجار را به ورشکستگی می‌کشاند، و دولت قوام مانع از ادامه‌ی آن شد.

روتشتین می‌گفت: «شخص من خیلی مایلم با دولت ایران مساعدت و همکاری کنم و از مرکز هم همین‌طور دستور داده‌اند و عقیده دارند با ایرانی‌ها باید همراهی نمود. اما دولت ایران و ایرانی‌ها هیچ همراهی ندارند و خیلی بی‌عاطفه هستند. مثلاً حالیه ما خیال داریم برنج و آذوقه خریداری نماییم. اولاً تجار ایرانی مجلس می‌کنند و اظهار می‌دارند آن‌چه را که دولت روسیه احتیاج به خریداری اجناس دارد، باید به توسط تجار معامله نماید. یعنی همه وقت کمیسیونی از تجار باشد که کلیتاً به آنها رجوع شود. ما حسابش را می‌کنیم، برنجی را که خود از زارعین، مثلاً خرواری سی تومان می‌شود خریداری نمود، پای تجار که میان باشد خرواری سه چهار تومان علاوه‌تر باید پول داد. ثانیاً، فعلاً دولت مانع از خریداری برنج و آذوقه شده، همین مسأله دلیل مخالفت دولت ایران است با دولت روسیه. حالا حق به ما می‌دهید که نظر موافقت را نبایستی به میان داشته باشیم؟»^{۳۴}

کابینه‌ی قوام سرانجام پس از هشت ماه، به‌دنبال تبانی انگلستان و شوروی که به‌رغم تفاوت‌ها، منافع خود را با ماندن او در خطر می‌دیدند، سقوط کرد. عامل مهم دیگر سقوط کابینه را می‌بایست در کشمکش‌های

دولت با مجلس، رشد فزاینده‌ی قدرت رضاخان و موجی از دشواری‌های داخلی جستجو کرد.

کابینه با پایان بخشیدن به وقایع خراسان و گیلان و مقابله با شورش‌های اسماعیل آقا سمیتقو در آذربایجان و کردستان و امیرمؤید سوادکوهی در مازندران که ایران را با خطر تجزیه و تلاشی روبه‌رو ساخته بود، نقشی قطعی در حفظ استقلال کشور ایفا کرد. قوام موفق شد در آغاز صدارت خود، مجلس چهارم را پس از هفت سال فترت بگشاید و با تصویب معاهده‌ی ایران و شوروی و ایران و افغانستان، نظام سیاسی کشور را در صلح با همسایگانش استحکام بخشید. انحلال پلیس جنوب که چوبدست انگلستان بود و تأسیس ژاندارمری و پایه‌ریزی ارتش مدرن نیز از تحولات دوران صدارت او به‌شمار می‌آمد. کوشش برای واگذاری نفت شمال به کمپانی آمریکایی و استخدام میلیسپو، مستشار مالی به‌منظور سر و سامان دادن به بودجه و نظام مالیاتی کشور، در خدمت‌رهایی از سلطه انگلیس و شوروی و تشکیل دولتی قابل و فعال بود. لایحه‌ی استخدام کارمندان دولت نیز بر همین زمینه شکل گرفت.

دولت قوام سرانجام در پی مشاجراتی که میان شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری و مصدق، وزیر مالیه‌ی کابینه در مجلس رخ داد سقوط کرد. دوم بهمن ۱۳۰۰، با استعفای او و زمامداری مشیرالدوله، قوام برای چند ماهی به‌اجبار از اجرای نقشی فعال در سیاست کشور کناره گرفت. این‌بار، هنگام انتصاب مجدد او به صدارت، رضاخان، وزیر جنگ کابینه، از قدرتی به‌مراتب بیش از گذشته برخوردار بود.

با بازگشت مجدد قوام به مقام ریاست وزرایی در خرداد ۱۳۰۱ که یک سال پس از تشکیل نخستین کابینه‌ی او انجام گرفت، دشواری‌ها نه‌تنها تقلیل نیافتند، بلکه موانعی جدی نیز بر سر راه بود. موانعی که محدودیت‌های مالی دولت و نافرمانی‌های شیخ خزعل در خوزستان، که از پرداخت مالیات خودداری می‌کرد، نمونه‌های بارز آن بودند. اما آنچه بیش از هر چیز خاطر

قوام را مشوش می‌ساخت، رشد قدرت رضاخان بود. پیروزی‌های نظامی، هرچند موقعیت دولت را مستحکم کرد، اما بر اعتبار او به رشد رضاخان نیز افزود. او از همان آغاز، با متمرکز ساختن هرچه پیش‌تر قدرت در وزارت جنگ، کوشش داشت شهربانی را نیز - که زیر نظر مستشاران سوئدی اداره می‌شد و می‌بایست در حوزه‌ی مسئولیت‌های وزارت داخله باشد - تحت اختیار خود درآورد. نامه‌ی او به قوام در این زمینه، حاکی از اعتماد به نفس و آگاهی به دامنه‌ی قدرتی بود که وزیر جنگ را در فاصله‌ای کوتاه به عنصر نیرومند کابینه و چه‌بسا مجموعه‌ی کشور بدل ساخته بود: «برای تکمیل اطمینان وزارت جنگ از جریان امور تهران و گزارش‌هایی که همه روزه به این وزارت‌خانه می‌رسد، پیشنهاد می‌شود مقرر فرمایند ریاست نظمی را به محمود آقا خان سرتیپ، حاکم نظامی محول و موکول بدارند تا با اطلاعات کاملی که مشارالیه در امور داخلی شهر دارد، مراقب جریان آن اداره [شهربانی] بوده و انتظامات متصوره را از هر جهت فراهم دارد...» او در نهایت می‌خواست شهربانی و ژاندامری جزو وزارت جنگ شوند و در این جهت، دست به اقداماتی زد تا دو اداره‌ی مهم وزارت مالیه نیز جزو وزارت جنگ گردد.

رضاخان در ادامه‌ی تقویت وزارت جنگ و گسترش دامنه‌ی نفوذ خود، کوشش کرد از امکانات سایر وزارت‌خانه‌ها نیز استفاده کند. او خطاب به قوام نوشت: «بر طبق راپورتی که به بنده رسیده است، معادل یکصد هزار تومان این دو روزه از تلگرافخانه انگلیس تحویل وزارت پست و تلگراف خواهد شد. و لزوماً خاطر انور را متذکر و پیشنهاد می‌نماید مقرر فرمایید وجه مزبور را به مصرف ادارات نرسانیده و برای وزارت جنگ تخصیص بدهند.»

رضاخان علاوه بر این‌ها، در خلال سقوط کابینه‌ی قوام و تشکیل کابینه‌ی مشیرالدوله، یکی از افسران قدیمی قزاق را به ریاست انبار غله‌ی دولتی، که زیر نظر وزارت مالیه بود، گمارد و نان تهران را تحت کنترل گرفت و قزاق دیگری را به ریاست اداره مالیه تهران منصوب کرد.^{۳۵} و مجلس و مطبوعات

را نیز بر ضد قوام شوراند.

در همراهی با اقدامات وزیر جنگ، نمایندگان سوسیالیست مجلس که به تبعیت از شوروی قوام را عامل انگلستان می‌شماردند، او را زیر حمله گرفتند و شماری از مطبوعات نیز، در پیروی از رضاخان، با انتقادات تند خود، از اعتبار رئیس دولت کاستند؛ انتقاداتی که گاه تا حد حملات شخصی و تهمت‌های بی‌اساس پیش می‌رفت و بر تنش‌های موجود دامن می‌زد.

قوام در مقابله با این اقدام، لایحه‌ی مطبوعات را، هنگامی که از پشتیبانی مدرس و اکثریت مجلس برخوردار بود، از تصویب گذراند. لایحه‌ی دیگر دولت مبنی بر محاکمه‌ی وزرا در صورت زیر پا گذاشتن قانون نیز، هدف مبارزه با خودسری‌های رضاخان را دنبال می‌کرد. قوام در پیشبرد این سیاست در مجلس نیز، با پشتیبانی مدرس به مقابله با وزیر جنگ برخاست. مدرس درباره‌ی قوام گفته بود: «بعضی رجال شمشیر بُرنده هستند برای موقعی، بعضی شمشیر مرصع هستند... مستوفی مثل شمشیر مرصع و جواهرنشانی است که فقط روزهای بزم و سلام باید به کمر بست. ولی قوام السلطنه مثل شمشیر بُرنده فولادی است که برای روز رزم باید در دست گرفت. امروز مملکت ما احتیاج به شمشیر بُرنده فولادی دارد.»^{۳۶}

اقدامات قوام در مقابله با قدرت رشد یابنده‌ی رضاخان، کوشش برای لغو حکومت نظامی و بازپس ستاندن دو اداره‌ی مهم از وزارت جنگ و سپردن مجدد آن به وزارت مالیه بود؛ اقدامی که هدف محدود ساختن قدرت رضاخان و رشد بی‌رویه‌ی اختیارات او را دنبال می‌کرد. بر همین اساس، در مهرماه ۱۳۰۱، قوام و رضاخان در کاخ گلستان با یکدیگر مذاکره کردند و وزیر جنگ در حضور محمدحسن میرزای ولیعهد، متعهد شد خواست‌های رئیس دولت را بپذیرد و از او تبعیت کند. متعاقب این گفتگو، رضاخان دو روز بعد در مجلس حضور یافت و اعلام کرد حکومت نظامی لغو و دو اداره‌ی مزبور چون گذشته در حوزه‌ی اختیارات وزارت مالیه خواهد بود. اما این عقب‌نشینی تازه آغاز کار بود و چنین به نظر می‌رسد که

وزیر جنگ کابینه با این اقدام، خود را برای جمع‌آوری قوا و کارزاری گسترده‌تر با رئیس دولت آماده می‌ساخت. مخالفت‌های انگلستان و به‌ویژه کوشش شوروی برای سقوط قوام، زمینه‌ی مناسبی جهت دستیابی رضاخان به این هدف بود.

ناخشنودی انگلستان از قوام، مسئله‌ی تازه‌ای نبود. لورین، وزیرمختار بریتانیا در تهران، اقدامات او را «حیله‌گرانه» خوانده و اعلام کرده بود به قوام نمی‌توان اعتماد کرد. اما نارضایی انگلستان در دوره‌ی صدارت مجدد قوام، بیش از هرچیز به برنامه‌ی او برای سرکوب شیخ خزعل که در خوزستان، تحت الحمایه‌ی بریتانیا بود مربوط می‌شد. قوام در تیرماه ۱۳۰۱، بدون آن که لورین را در جریان بگذارد، نیرویی را به خوزستان اعزام کرد. این اقدام مورد اعتراض شدید وزیرمختار انگلیس قرار گرفت. قوام در مقابل واکنش تند کارگزار سیاست بریتانیا در ایران، قول داد حرکت نیروی دولتی را متوقف سازد، اما به قول خود پای‌بند نماند و به هیئت دولت گزارش داد که انگلستان اعتراضی به این موضوع ندارد. همین امر باعث خشم بیش‌تر لورین شد.^{۳۷} شوروی نیز، ناخشنود از کوشش‌های قوام برای استخدام مستشاران آمریکایی و واگذاری امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های آن کشور، در زمینه‌ی سیاست تجاری نیز با او در کشمکش بود. ماجرای ارسال غله و برنج به شوروی، ماهیگیری در دریای خزر و نیز تعرفه‌های گمرکی، زمینه‌های دیگر این اختلاف و نارضایتی بودند. شومیاتسکی، سفیر جدید شوروی در تهران، برخی از نمایندگان مجلس را بر ضد قوام شوراند و شماری از روزنامه‌نگاران را نیز تحریک کرد تا دست به مخالفت با دولت بزنند. اقدامی که از همکاری و حمایت بریتانیا برخوردار گردید.

شومیاتسکی گفت: «چند روز قبل که خدمت اعلیحضرت همایونی شرفیاب شده بودم، از کابینه قوام السلطنه شکایت نمودم که روابط ما را با دولت ایران به کلی تیره نموده. با نهایت میل و شوق، مقصود داریم همه وقت روابط دولت ایران و روس خوب باشد. به واسطه دروغ‌گویی و بدرفتاری

قوام‌السلطنه به کلی از عقیده خودمان برگشتیم. مقصود دولت روسیه این است که روابط تجاری با دولت ایران را به طوری که صلاح و صرفه‌ی دولت ایران باشد، پیشنهاد کند که [به اختلافات] خاتمه داده شود. این کابینه نظر به دوستی با انگلیسی‌ها مانع هستند. عزل قوام‌السلطنه را خواستم از اعلیحضرت همایونی.^{۳۸}

کابینه‌ی قوام همان روز بر سر سوءاستفاده از تمبر دولتی در مجلس استیضاح شد و سقوط کرد. سلیمان میرزا اسکندری، رهبر سوسیالیست‌ها، که در کابینه‌ی پیشین، در پی اختلاف با مصدق، وزیر مالیه، کابینه را به سقوط کشانده بود، این بار نیز نقشی فعال در سقوط کابینه داشت. دیگران، داور و تدین، از یاران نزدیک رضاخان بودند که در همراهی با سوسیالیست‌ها، کنار زدن قوام را دنبال می‌کردند. رضاخان نیز بیکار نمانده بود. او طی گفتگویی با وزیرمختار بریتانیا از بی‌کفایتی قوام سخن گفت و اعلام کرد وزیر کابینه فقط به فکر پر کردن جیب‌های خود هستند و اضافه کرد: «... از ادامه کار آنان در کابینه جدید جلوگیری خواهد کرد. عصر همان روز بود که کابینه قوام سقوط کرد.»^{۳۹}

شانزدهم مهرماه ۱۳۰۲، هشت ماه پس از سقوط کابینه، قوام به اتهام توطئه و طرح‌ریزی برنامه‌ی ترور رضاخان بازداشت شد. مطبوعات مدافع وزیر جنگ، خیر بازداشت او را به اتهام سوء قصد که در بین بسیاری با تردید و ناباوری تلقی شد، در سطحی گسترده منتشر ساختند. بنا بر آنچه اعلام شد، محمدخان درگاهی، رئیس نظمیه، با تنظیم پرونده‌ای برای قوام که ظاهراً بر پایه‌ی اعتراف چهار تروریست قفقازی شکل گرفته بود، او را به وزارت جنگ احضار و دستور بازداشتش را صادر کرد.

بنا بر ادعای رضاخان، قوام و سردار انتصار قصد ترور او را داشتند. قوام می‌خواست رضاخان را از سر راه بردارد و سردار انتصار را قانع کرد که می‌بایست از قدرت گرفتن بیش‌تر وزیر جنگ که برای کشور خطرناک شده است جلوگیری کرد. به این منظور، قرار می‌شود از ژاندارم‌ها که از موقعیت

خود در ارتش جدید ناراضی بودند استفاده شود و در روز معینی، ۱۵۰ ژاندارم سابق، نزدیکی وزارت جنگ رضاخان را بازداشت کنند و خواهان استعفای او شوند. اما این اقدام به خاطر تردید و هراس قوام و سردار انتصار متفی می شود. قوام این بار از چند افسر دیگر می خواهد برای این کار تدارک ببیند که بی نتیجه می ماند. جزئیات این مسائل را رضاخان پس از بازداشت قوام با لورین، وزیرمختار انگلیس در میان گذاشت.

علاوه بر این، ادعا شد که چهار تروریست قفقازی استخدام شدند تا رضاشاه را ترور کنند. اما ظاهراً این طرح نیز به خاطر ترس آنان انجام نمی شود. چندی بعد، یکی از آنان که در نتیجه ی دزدی کوچکی دستگیر شده بود، موضوع را فاش و نام طراحان آن را برملا می سازد. ماجرای که در آن، پای احمد شاه، محمدحسن میرزای ولیعهد و سفارتخانه های شوروی و انگلیس نیز به میان کشیده شد و سرانجام به تبعید قوام از ایران منتهی گردید. برخی چنین عنوان کردند که مسئله ی ترور بی پایه و در نهایت کوششی برای کنار زدن قوام بوده و شومیاتسکی، سفیر شوروی، پیشاپیش بازداشت قوام را به فال نیک گرفته بود.^{۴۰}

هرچه بود، احمد شاه شرکت ولیعهد، برادرش، را در این اقدام رد و دخالت قوام را نیز با تردید تلقی کرد. او اشاره کرد که رضاخان در گذشته نیز با دست زدن به همین شیوه، هرچند در تبانی با قوام، رقیب دیگری چون مشارالملک، وزیر دربار، را از صحنه خارج کرده بود. نام مشارالملک پیشتر در اوج مسئله ی خراسان، در ارتباط با کودتایی برضد قوام به میان کشیده شده و به تبعید او که ظاهراً بنا بود در پی کودتا جانشین قوام شود، انجامیده بود. احمد شاه گفت:

«دربار ولیعهد همچو خیال و عقیده ای را تکذیب می کنم و نهایت اطمینان را هم از طرف او دارم. راجع به قوام السلطنه آن چه را که از ترتیبات عقل و شعور قوام السلطنه استنباط می کنم، این مسئله را خیلی بعید می دانم که او داخل در همچو پروپاگاندی بشود و یک همچو اقدام غلطی بنماید.

بلکه خیلی متحیر و متعجبم که چگونه عقل و اطلاعات قوام السلطنه اجازه می‌دهد که یک همچو اقدامی بکند و از طرفی هم نمی‌توانم اطمینان پیدا کنم که درباره او قسم یاد نمایم. چیزی که هست، از قرار که اظهار می‌کنند این اقدام در شانزده ماه قبل بوده، چرا تاکنون به محل بروز نرسیده؟»^{۴۱}

سرانجام رضاخان با پادرمیانی احمد شاه موافقت کرد قوام را، که در این فاصله از طرف مردم تهران به نمایندگی در مجلس پنجم انتخاب شده بود، آزاد سازد، مشروط بر آن که بلافاصله کشور را ترک گوید و به اروپا برود. در پی این توافق، اطلاعیه‌ی زیر از طرف هیئت دولت در روزنامه‌ها انتشار یافت: «متعلقه آقای قوام السلطنه عریضه‌ای به خاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه عرض و استدعا کرده بودند به علت کسالت مزاج آقای قوام السلطنه امر فرمایند ایشان را به فرنگستان روانه نمایند. اعلیحضرت همایونی به آقای وزیر جنگ فرمودند این استدعای متعلقه ایشان را به موقع اجراء بگذارند. در هیئت وزراء نیز در جلسه‌ی ۲۵ میزان، همین مطلب را از آقای وزیر جنگ تقاضا کردند و معزی‌الیه امر مطاع همایونی را امتثال و آقای وزیر جنگ از حق خودشان که تعقیب باشد صرف نظر کردند.»^{۴۲}